

# فلسفه

## آبلار و مسئله فلسفه

دکتر کریم مجتهدی

در این نوشته عنوان فوق بر دو عنوان ممکن دیگر یعنی «آبلار و فلسفه او» و یا «آبلار و علم کلام» ترجیح داده شده است و با اینکه امید است در جابه جای این نوشته این انتخاب مرور توجیه شود باز از همین ابتداء توضیح مختصری در این زمینه داده می‌شود:

در عصر آبلار نه در واقع می‌توان از فلسفه به عنوان یک فعالیت مستقل ذهنی صحبت به میان آورد و نه کلّ فعالیت عقلی او را فقط تحت عنوان کلام به معنای سنتی کلمه قرار داد. با اینکه علم کلام در نزد آبلار براساس فلسفه مشخص می‌شود ولی فلسفه او چیزی جز صرف مسئله فلسفه، یعنی مسئله امکان استقلال عقل و اراده، نیست. آنچه در نزد او جانب توجه و قابل تأمل می‌نماید، همان طرح و تأکید بر مسئله فلسفه است. نه برپایه و دست یابی به نظامی که با لفظ فلسفه مشخص می‌شود.

در فعالیت فرهنگی آبلار، کاملاً نوعی کوشش برای رها سازی عقل از هر نوع قیومیت دیده می شود و بدین سبب تفکر آزاد مورد نظر او را چه چیز دیگری جز همان عشق به حقیقت می توان دانست؟

لحاظ تاریخ تحول فلسفه در جهان غرب مطرح می شود، به نحوی که خواه ناخواه تفکر آبلار است که یکی از مراحل ریشه ای فلسفه های اصالت عقل غرب را نمایان می سازد. از طرف دیگر نمی توان فراموش کرد که هیچ متفکر دیگر قرون وسطی عملاً به اندازه پیر آبلار شهرت عمومی و مردمی پیدا نکرده است - خاصه در کشور فرانسه - بطوری که ماجرای عاطفی او با هلوئیز و رخدادهای مصیبت بار زندگانی او، همدیف داستانهایی و افسانه های عاشقانه تخیلی - اعم از ادبی یا صرفاً سنت شفاهی - طی قرون از آن زمان تا به امروز، اغلب مورد توجه عامه مردم بوده است، بدون اینکه الزاماً همگان بخواهند از موضع فلسفی او و تأثیر احتمالی آن در تحول فرهنگ قرن دوازدهم میلادی آگاهی حاصل کنند. از این لحاظ شخصیت او شناخته شده تر از آثار اوست و شهرت او به هیچ وجه انحصار به تاریخ فلسفه ندارد و شاید حتی این شهرت مردمی به فهم صحیح افکار و ارزیابی بی طرف آثار او صدمه ای نیز وارد می آورد. با این حال میان زندگی نامه آبلار و حیات فکری او به جدائی نمی توان قائل شد و شور و اشتیاق عاطفی او را محدود و منحصر به هلوئیز نمی توان دانست و حتی در این صورت، باز باید نفس این تعلق خاطر را نیز در کل، یکی از مصادیق ملموس دل شیدا و روح سازش ناپذیر او به حساب آورد و فراموش نکرد که او تا واپسین دقایق عمر خود اگر عاشق باقی مانده است، بهمان اندازه از حقیقت جوئی و تأمل فلسفی و اراده به تعلیم آن نیز باز نایستاده است. تعلق خاطر او به هلوئیز و عشق او به حقیقت در واقع دو

البته باید دانست وقتی که گفته می شود فلسفه در قرون وسطی، به عنوان یک فعالیت فرهنگی مستقل به کار نمی رفته است، منظور این نیست که آن الزاماً در خدمت کلام و کنیزک آن بوده است، چه از لحاظ تاریخی حتی می توان نشان داد که این جنبه را هم فلسفه برور و بسیار بطیء کسب کرده است و در نزد اکثر مسیحیان آن دوره، ایمان به نحو تام مستقل از هر نوع کاربرد عقلی بوده و احکام دینی کاملاً جنبه تبعیدی داشته است و هیچ نوع نیازی به فلسفه نبوده است. در آن عصر، حتی کوشش آنسلم برای اثبات وجود خداوند از طریق براهین عقلی بسیار غیر متداول و نا لازم به نظر می رسیده و از این لحاظ تعلیمات او تا حدودی نیز مسئله ساز می نموده است. اگر آنسلم به سبب قدرت علمی و نفوذ و مقام اجتماعی خود از هر نوع اتهام برکنار می ماند، در عوض آبلار که بعد از او در صحنه تفکر غربی ظاهر می شود عملاً در مرکز ماجرا - و شاید بتوان گفت فاجعه - قرار می گیرد که در آن عصر، فلسفه به وجود آورده است و او از لحاظی جزو اولین کسانی است که خواسته اند براساس نوعی فلسفه اصالت عقل، در مسائل اعتقادی و شناختی و خاصه در مسائل اخلاقی به براهین جدلی بپردازند، جدلی که به نظر آبلار نه فقط میراث فلاسفه بزرگ گذشته، بلکه مصادیق حقیقی و حاضر نفس فلسفه بوده است. بدون اینکه بخواهیم به نحوی آبلار را برتر از متکلمان دیگر همعصرش بدانیم، باز می توانیم بگوئیم او بهر جهت در عصر خود شاید اولین کس و یا بهتر بگوئیم اولین مدرسی باشد که از فیلسوف نامیدن خود ابا نداشته و عملاً بیش از بقیه از

جلوه ظاهری از یک صفت واحد و منحصر به فرد باطنی است که همراه با اراده و ثابت قدمی خاص، او، استحکام روحی او را نمایان می‌سازد. در فعالیت فرهنگی آبلار کاملاً نوعی کوشش برای رها سازی عقل از هر نوع قیومیت دیده می‌شود و بدین سبب تفکر آزاد مورد نظر او را چه چیز دیگری جز همان عشق به حقیقت می‌توان دانست؟ اگر از لحاظی دو مفهوم عشق و عقل با یکدیگر متنافر و یا در هر صورت متفاوت‌اند، باز با توجه به شخصیت آبلار میان آن دو به ناچار باید به وحدت مصداقی قائل شد. منظور اینکه آبلار عاشق، تفاوتی با آبلار فیلسوف ندارد و در هر دو مورد، روحیه خاص او به تمامه فعال و در کار است و در واقع آنچه به لحاظ مفهومی متفاوت می‌نماید به لحاظ مصداقی کاملاً به صورت واحد معرف و مشخص نحوه وجودی اوست. از لحاظی شاید بتوان گفت که برای آبلار درس عشق بر خلاف نظر مولانا در "دفتر" بوده است. زندگینامه آبلار از این لحاظ اهمیت زیادی پیدا می‌کند، خاصه که جزئیات آن نیز - نسبت به بقیه متفکران قرون وسطی - به سبب کتاب شرح مصائب من که او خود نوشته با سهولت بیشتری قابل شناخت است. به استثنای ده سال آخر که تا حدودی مبهم باقی مانده است.

#### زندگینامه

در کتاب شرح مصائب من که آبلار آن را با توجه به کتاب سلی فلسفی یونیسوس نوشته است، نه فقط مطالب زیادی درباره پنجاه سال اول عمر آبلار می‌توان به دست آورد بلکه تا حدود زیادی نیز از وضع اجتماعی و فرهنگی اواخر قرن یازدهم و نیمه اول قرن دوازدهم میلادی می‌توان خبردار شد در بحث‌های فلسفی و تعارضات میان

شیوه‌ها و سلیقه‌های متفاوت برای تدریس آن، میزانی برای سنجش اصالت احتمالی تفکر و فراز و نشیب آن در آن دوره به دست آورد و یا حداقل جهت حرکتی آن را شناسایی کرد.

کتاب شرح مصائب من از تولد آبلار به سال ۱۰۷۹ در ناحیه پانه (Pallet) نزدیک شهر نانت (Nantes) آغاز می‌شود و تا فرار او از صومعه گیلدای قدیس<sup>۱</sup> در برتانی به سال ۱۱۳۲ و استقرار او در منطقه شالون سور سائون<sup>۲</sup> تا ۲۱ ماه آوریل ۱۱۴۲ ادامه دارد. براساس این نوشته می‌توان از وضع دو اجلاس مسیحی و احکامی که توسط اعضای آنها علیه آبلار صادر شده است آگاه شد؛ اولی به سال ۱۱۲۱ در شهر سواسون<sup>۳</sup> و دومی به سال ۱۱۴۰ یا ۱۱۴۱ در شهر سانس<sup>۴</sup> تشکیل شده است. همچنین در این نوشته اشارات زیادی درباره تعدادی از نسخه‌های خطی و دستنوشته‌هایی از آبلار وجود دارد که گویا سوزانده شده است. از این رهگذر احتمالاً بتوان نواقص نمونه‌های موجود و سبب مشکوک بودن بعضی از نوشته‌های او را دریافت و فهمید چرا و چگونه این آثار به نحو پراکنده و جزء جزء به دست ما رسیده و چرا حتی امروز در تنظیم و تصحیح آنها اشکالاتی وجود دارد.

آبلار شرح زندگانی خود را به نحو متداول و به سبک رایج آن عصر با اشاره به این مطلب آغاز می‌کند که تا چه

۱- St. Gildas. این شخص یک مبلغ معروف بوده (۵۷۰ - ۵۱۰ میلادی) که به گیل سفر کرده و در آنجا کلیساهایی را بنیانگذاری کرده است. او نویسنده کتابی تحت عنوان *De Excidio et Conquestu Britanniae* است که قدیمترین کتاب در تاریخ بریتانیای کبیر است.

2- Chalon - Sur - Saône

3- Soisson

4- Sens

اندازه مدیون وطن خود است و والدینش چه حق بزرگی برگردن او دارند و تا چه حد مشتاق سپاسگزاری از آنهاست. او شرح می‌دهد به طبقه اشراف شهرستانی تعلق داشته است<sup>۵</sup> و پدر او مایل بوده که همه فرزندان، تعلیمات ادبی را قبل از تعلیمات نظامی ببینند و آبلار که فرزند ارشد بوده، مال و منال پدری را به برادران کوچکتر خود واگذاشته و زندگی خود را وقف تحصیل حکمت کرده است. البته اکثر کسانی که درباره زندگینامه آبلار اظهار نظر کرده‌اند به اتفاق تأکید دارند که همیشه تا آخر عمر در نزد او، نوعی روحیه نظامی و سپاهی‌گری باقی مانده است. توجه افراطی او به "دیالکتیک" جدل که آن را برترین قسمت فلسفه می‌دانسته و ادعایش در اینکه باید از جدل به عنوان زرهی برای مقابله با دیگران استفاده کرد، خود دال بر این معنی می‌تواند باشد.

آبلار در مورد استادان خود کمتر صحبت کرده است، همین قدر می‌دانیم که او دروس چهارگانه و خاصه ریاضی را در نزد تباری اهل شارتر<sup>۶</sup> خوانده است و شاگرد روسلینوس<sup>۷</sup> و همچنین گیوم اهل شامپو<sup>۸</sup> بوده که البته بعداً با آن دو به مخالفت پرداخته است. کلاً به سبب تندخویی و گاهی بی‌حوصلگی زیاده از حد آبلار، هیچ استادی تحمل او را به مدت طولانی نداشته ولی گیوم اهل شامپو بیش از همه از او آزرده خاطر و رنجور شده است.

آبلار به سبب رنگ روشن و موهای بور و با وجود قد متوسط کوتاه، بسیار خوش قیافه می‌نموده و قدرت کلام و پشتکار و حدی که در بحث‌های جدلی از خود نشان می‌داده است موجب محبوبیت زیاد او در میان جوانان آن عصر بوده است. همین جنبه عملاً مزید بر غرور فطری او شده و در مدت بسیار کوتاه بر اثر خود باوری زودرس، او خود را از هر نوع تعلیم و تربیت اضافی بی‌نیاز دیده و مدرسه را ترک کرده است<sup>۹</sup> تا در شهر ملن<sup>۱۰</sup>، به کمک

تعدادی دوست و آشنا و همچنین جوانان علاقمندی که دور او جمع شده بودند، به تدریس شخصی بپردازد. او از این لحاظ موقعیت زیادی به دست می‌آورد که همین نیز عزم او را برای تشکیل مراکز بزرگتر راسخ می‌گرداند، به نحوی که بالاخره حوزه درسی خود را به کُری<sup>۱۱</sup> در پاریس منتقل می‌کند؛ ولی بعد به سبب بیماری که ماهیت آن ناشناخته باقی مانده است، مجبور می‌شود به تولدگاه خود برود و مدتی در آنجا به استراحت بپردازد.

در موقع شهرت کلاسهای آبلار در پاریس یعنی به سال ۱۱۰۸، گیوم اهل شامپو به عنوان رئیس راهب‌ها، وارد صومعه سن ویکتور<sup>۱۲</sup> شده بود که بعداً مدرسه بسیار معروفی گردید و درست در این موقع، آبلار برای بار دوم با او درگیری نظری پیدا می‌کند، به نحوی که گیوم اهل شامپو مجبور می‌شود این بار در موضع فکری خود تجدید نظر کند و آن را تعدیل نماید. آبلار در سال ۱۱۱۳ دوباره کلاسهای خود را در پاریس دائر می‌کند و دیگر از لحاظ فلسفی و جدلی، رقیبی برای خود نمی‌شناخته است و بنا به گفته خود او بعد از ملاقات کوتاه با دانشجویان و یاران

۵- خرابه‌های قصری که در منطقه پاله خانواده آبلار در آن مستقر بوده هنوز نزدیک شهر نانت باقی است.

6- Thierry de chartes

7- Rocelin

8- Guillaume. de Champeau

۹- بعدها یکی از انتقاداتی که بر آبلار وارد می‌دانستند این بود که او به اندازه کافی در نزد آنسلم تحصیل نکرده بود. البته در آن موقع جواز تدریس رسمیت نداشت و برای نخستین بار در نیمه دوم قرن دوازدهم چنین چیزی الزامی تلقی شد.

10- Melun

11- Corbeil

12- St. Victor

معلم خصوصی دختر خانمی که برادرزاده همکار معروفش یعنی فولبر<sup>۱۳</sup> بود. می‌شود ره بن دختر خانم هفده ساله. هلوتیز نام داشته است. آن دو در مدتی کوتاه به یکدیگر دل بسته می‌شوند. آبلار مثل تمام کسانی که در سطح بالا با زبان لاتینی سرو کار دارند با ادبیات بسیار غنی رومیان باستان آشنا بوده است؛ او نوشته‌های اُوید<sup>۱۷</sup> را درباره عشق خوانده بوده است و با وجود سختگیری‌های رسمی متداول آن عصر، عشق را حق طبیعی خود می‌دانسته است، خاصه که از علاقه صادقانه هلوتیز نیز نسبت به خودش آگاهی پیدا کرده بوده است. گویا در این دوره آبلار از تحقیق و مطالعه دست کشیده و بیشتر به فکر معشوقه خود بوده است تا بالاخره به نحو پنهانی با او ازدواج می‌کند و فرزندشان را که آسترلاب<sup>۱۸</sup> نامگذاری می‌نمایند به یک خواهر روحانی در منطقه برتانی می‌سپارند. البته کم کم مسئله رو می‌شود و هلوتیز را به اجبار به صومعه آزانسوی<sup>۱۹</sup> که او کودکی خود را در آنجا گذرانده بود می‌فرستند، ولی آبلار پنهانی بارها به دیدن او می‌رود و همین موجب می‌شود که بالاخره یک بار دفعه بر سر او بریزند و او را مقطوع النسل کنند. آبلار بعد از این حادثه به صومعه دنیس قدیس<sup>۲۰</sup> پناه می‌برد ولی مع الوصف با وجود آنچه رخ داده، او نیروی مبارزه و قدرت جدلی خود را در مناظره از دست نمی‌دهد و در موضع خود هنوز ثابت قدم باقی می‌ماند. در صومعه دنیس قدیس، او راهب‌ها را به تنبلی و بطالت محکوم می‌کند و

خود در شهر ملن دوباره به پاریس برمی‌گردد و به عنوان مستنکر فائق بی‌رقیب بر بلندی سپ‌های زنیو قدیس<sup>۱۳</sup>، یک مرکز آموزشی شبیه به یک اردو درست می‌کند که بعداً به اولین مرکز قدیمی دانشگاه سوربن<sup>۱۴</sup> تبدیل شده است و از این لحاظ به نحوی آبلار را می‌توان از اسلاف واقعی بنیانگذاران محله دانشجوی شهر پاریس دانست که تا به امروز محله لاتن<sup>۱۵</sup> نامیده می‌شود. در سال ۱۱۱۳، چون والدین آبلار وارد صومعه می‌شوند تا بقیه عمر خود را وقف عبادت و تزکیه نفس نمایند، او به مدت کوتاهی نزد آنها به منطقه پاله برمی‌گردد. ولی میل به فعالیت علمی و فرهنگی و خاصه اراده او برای بسط و گسترش بحث‌های جدلی در مسائل کلامی بزودی او را دوباره به پاریس می‌کشاند. تقابل فکری آبلار با دیگر متکلمان و مناظره‌های جدلی پی‌درپی او موجب آگاهی جامعه علمی آن عصر از نیاز به ایجاد مراکزی خاص در زمینه این نوع مسائل می‌شود و همین بعداً در طول زمان منجر به پیدایش دانشکده هنرها شده است. به نحوی که در آنجا به بحث و مقابله معقول و منقول می‌پرداخته‌اند. صداقت فوق‌العاده آبلار مرا از گستاخی طبیعی او نبوده است و در تفسیر کتاب مقدس صریحاً با نبع مخالفت می‌کرده و کاربرد عقل و دقت شخصی در فهم مطالب را کافی می‌دانسته است؛ البته منظور او بهیچوجه برداشت آزاد از متون مقدس نبوده است بلکه همانطور که بعداً توضیح داده خواهد شد، اعتقاد داشته که براساس عقل طبیعی معنای واقعی آن متون را می‌توان دریافت. موضع او حدوداً به مدت چهارسال در میان جوانان طالب علم و شناخت قرین با موفقیت بوده و غرور و گستاخی شخصی او ناگزیر بش از پیش همراه و هم‌آهنگ با شهرت اجتماعی او می‌شده است و با این روحیه بوده است که آبلار به سال ۱۱۱۸

13- St. Geneviève

14- Sorbonne

15- Quartier Latin

16- Fulbert

17- Ovide

۱ منولد ۶۳ قبل از میلاد-متوفی ۱۷ میلادی

18- Astralabe

19- Argenteuil

20- St Denis

سعی دارد که در نزد آنها به نحوی انگیزه‌ای برای تحقیق و مطالعه به وجود آورد و شدیداً با رکود فرهنگی که آن را محرز می‌داند به مقابله بپردازد. در آن زمان با وجود حوادث ناخوشایندی که رخ داده بود، از شهرت علمی آبلار کاسته نشده بود؛ جوانان از نقاط مختلف اروپا برای شناخت افکار او به حجره کوچک او در صومعه دنیس قدیس روی می‌آورده‌اند. او به منظور آگاهی آنها کتاب معروف کلام خود را تحت عنوان وحدت خداوند و تثلیث، به رشته تحریر در می‌آورد و اصرار می‌ورزد که تمام مسائل اعتقادی را عقلی و شاید بهتر است بگوئیم جدلی سازد. استقبال زیاد جوانان از تعلیمات او به سال ۱۱۲۱ موجب می‌شود که در شهر سواسون<sup>۲۱</sup> محتوای کتاب او زیر سؤال برده شود، به نحوی که دشمنان و رقبای او اذهان مردم را علیه او تحریک و خواهان تعطیل کلاسها و سوزاندن نوشته‌های او شوند و بالاخره خواست آنها به موقع اجراء در می‌آید. حدوداً یک سال بعد از این واقعه یعنی به سال ۱۱۲۲ آبلار در نزدیکی‌های منطقه نوزان سورین<sup>۲۲</sup>، زمینی به دست می‌آورد و در آنجا از نو مدرسه‌ای را بنیان می‌نهد که کلاسهای آن به صورت اطاقک‌های کوچک دست‌ساز با حصیر و نی و بوریا بوده است و یک نمازخانه کوچک نیز با عنوان "تثلیث" درست کرده بوده‌اند.

راجع به این مدرسه و نوع دقیق فعالیت آبلار در آنجا اطلاع زیادی در دست نیست، همین قدر گفته شده است که دانشجویان زیادی به آن محل روی می‌آورده‌اند و چادر و خیمه‌هایی برای سکونت خود بر پا می‌کرده‌اند و نان و سبزی خوراک عمومی آنها بوده است. کم کم ارباب رجوع آنقدر زیاد می‌شود که به ناچار یک صومعه واقعی در آنجا ساخته می‌شود و برخلاف سلیقه آبلار آن صومعه را به فاراغلیط<sup>۲۳</sup> اهدا می‌کنند.

مسئله آبلار و تعلیمات او در فرانسه آن زمان جنبه اجتماعی و شاید هم سیاسی داشته است و رقبای سرسخت او - که بعضی از آنها چون برنارقدیس<sup>۲۴</sup> مومن واقعی و فوق‌العاده باسواد هم بوده‌اند - دائماً علیه او اقداماتی می‌کرده‌اند و از اذیت و آزار او روی گردان نبوده‌اند، به نحوی که گویا حتی آبلار تصمیم می‌گیرد به غیر مسیحیان<sup>۲۵</sup> (احتمالاً اینجا منظور مسلمانان است) پناه ببرد ولی بالاخره راهب‌های صومعه گیلدای قدیس در برتانی او را راهب رسمی انتخاب می‌کنند و او در آنجا مستقر می‌شود. در سال ۱۱۲۵ به سبب اصلاحاتی که آبلار می‌خواسته در آن صومعه انجام دهد و احتمالاً به علت جنبه‌های خاص افکار کلامی او، باز با دسیسه‌بازیهای پنهانی، مردم را علیه او می‌شورانند و حتی عده‌ای نیز اقدام به مسموم سازی او می‌کنند که البته بی‌نتیجه می‌ماند.

نامه‌های معروفی که میان آبلار و هلوئیز رد و بدل شده و جزو پرشورترین نوشته‌ها در نوع خود است، تعلق به همین دوره دارد. آبلار را بالاخره در صومعه گیلدای قدیس هم راحت نمی‌گذارند و او به سال ۱۱۳۲ مجبور به فرار از آنجا می‌شود و از این تاریخ به بعد درباره او اطلاعات بسیار اندک و مبهمی در اختیار ما قرار دارد؛ همین قدر می‌دانیم که به سال ۱۱۳۶، او باز در حوزه ژونیو قدیس تدریس می‌کرده است و ژان سالزبری<sup>۲۶</sup> شاگرد او

21- Soissons

22- Nogent-Sur-Seine منطقه‌ای در شامپانی جنوبی در ساحل چپ رودخانه سن. این شهرک از قرن نهم میلادی وجود داشت و در قرن ۱۲ ملک صومعه دنیس قدیس بود.

23- Paraclet

24- St. Bernard

25- Paiens

26- Jean de Salisbury

اضافه شده است. مثلاً کتاب معروف کلام که موجب گرفتاریهای زیادی نیز برای او بوده به تاریخ ۱۱۲۳ نوشته شده ولی مقدمه آن از تاریخ ۱۱۲۵ تا ۱۱۳۶ در چند نوبت تحریر و تعدیل شده است و با وجود شخصیت فوق العاده و صلابت روحی آبلار، تأثیر وقایع خارجی را در نحوه بیان مطالب او نادیده نمی توان گرفت؛ احتمالاً او اگر هم فکرش را عوض نکرده باشد، گاهی نحوه بیان خود را کاملاً تغییر می داده است.

از طرف دیگر باید دانست یکی از کسانی که کوشش کرده است کل آثار او را جمع آوری و حتی بعضی از نوشته های خطی ناشناخته او را نیز برای اولین بار به چاپ برساند (سال ۱۸۳۶)، ویکتور کوزن<sup>۳۰</sup> فیلسوف قرن ۱۹ فرانسه است. او در واقع در عصر جدید و معاصر نه فقط معرف آبلار است، بلکه به نحوی نیز در مقام دفاع و تجلیل از او برآمده و اهمیت فوق العاده کار او را از لحاظ تحول فرهنگ فلسفی متذکر شده است. به نظر ویکتور کوزن آبلار و دکارت دو فیلسوف بزرگی هستند که در فرانسه پیدا شده اند و هر دو در جهت بیداری اذهان فعالیت داشته اند.

در اینجا بدون اینکه بخواهیم مجموعه آثار آبلار را به نحو دقیق و بی کم و کاست فهرست کنیم، علاوه بر نوشته های که در قسمت زندگینامه آوردیم از بعضی آثار دیگرش نیز نام می بریم. غیر از مکاتبات با هلوئیز<sup>۳۱</sup> و

بوده است و باز با او مخالفت هائی شده و کتابهایش را سوزانده اند به نحوی که او می خواسته مستقلاً به رُم برود و مستقیماً از پاپ کمک بگیرد که البته این سفر هم انجام نمی گیرد. بالاخره پطرس محترم<sup>۳۲</sup> مستقر در صومعه کلونی از او حمایت می کند و به او پناه می دهد و حتی گویا او را با دشمن سرسختش که همان برنارد قدیس باشد آشتی داده است. آبلار تا آخر عمر نسبت به خود و افکارش وفادار مانده است؛ کتاب معروف محاوره یک یهودی و یک مسیحی و یک فیلسوف... که در واقع به نحوی وصیت نامه اوست و برای تنها فرزندش آسترلاب نوشته شده، دال بر این معنی است.

آبلار در سن ۶۳ سالگی به تاریخ ۲۱ آوریل ۱۱۴۲ در منطقه مارسل سورسوان - ۲۸ ملکی که تعلق به صومعه کلونی داشته است - فوت می کند. هلوئیز بیست سال بعد از او می میرد و آن دو که در ابتداء در باغچه نمازخانه دفن بوده اند - محلی که در انقلاب کبیر فرانسه ویران شده است - بعداً در سال ۱۸۱۷ آنچه احتمالاً به جنازه های آنها تعلق داشته است به گورستان معروف پیرلاشیز<sup>۳۳</sup> در پاریس منتقل می شود و حتی امروز علاوه بر فرانسویان، جهانگردان خارجی زیادی نیز برای زیارت آنها به آن محل می روند.

در مورد آثار آبلار

27- Pierre le vénérable

28- St. Marcel - Sur - Saône

29- Pierre Lachaise 30- Victor cousin

۳۱- ظاهراً قدیمی ترین نسخ این نامه ها از قرن سیزدهم است و آنها را بعداً شخصی به نام ژان دومون Jean Demont از زیان

حوادث پرفراز و نشیب زندگانی آبلار - همانطوری که در ابتدای این نوشته نیز گفتیم - به خوبی نشانگر این مطلب می تواند باشد که آثار او بی کم و کاست و به نحوی که خود او احتمالاً می خواسته باقی نمانده است و اگر تاریخ نگارش بعضی از این آثار محرز باشد، باز در هر صورت قسمت ها و بخش هایی از آنها احتمالاً بعداً حذف و یا

کتاب کلام و مقدمه آن که ذکر کردیم، باید از کتاب آری و نه<sup>۳۲</sup> که به سال ۱۱۲۲ نوشته شده نام ببریم. عنوان و روشی که در این کتاب به کار رفته با اینکه جدید نبود و در آن آبلار کاملاً به اصطلاحات سنتی و به کلام رایج مسیحی نظر دارد، ولی از لحاظ تأثیری که گذاشته است، اهمیت زیادی دارد. منظور آبلار از «آری و نه»، احتمالاً آن چیزی است که بعداً تحت عنوان «وضع<sup>۳۳</sup>» و «وضع<sup>۳۴</sup>» مقابل<sup>۳۴</sup> شناخته شده است، یعنی نوعی تقابل ذهنی که گویی بعضی از مسائل خواه ناخواه متضمن آن است. بعد از آبلار در آثار و تعلیقات طوماس اکوینی نیز این نوع مسائل با دقت بیشتری مطرح شده است که تحت مطالب مورد اختلاف<sup>۳۵</sup> بدانها پرداخته می شده است و با به صورت مناظره مورد بحث و بررسی قرار می گرفته است.

کتاب اخلاق یا خود را شناس<sup>۳۶</sup> آبلار نیز اهمیت خاصی دارد. در این نوشته ارزشهای اخلاقی بیشتر بر اساس قصد و نیت درونی مطرح شده تا به نحو صوری و به نحوی حاکمی از نظریه اخلاقی مبتنی بر وجدان است تا تعبد.

از کتاب منطق دیالکتیک و از نوشته‌هایی که درباره جنس و نوع بر اساس تفویضات فرفورزیوس و از بحثی در مقولات و کتاب عبارت و طویغا بونیسیوس باید صحبت کرد. همچنین از تفسیر دعا‌های آب و شرحی بر یک نوشته آمبرواز قدیس<sup>۳۷</sup> و از نامه‌ای درباره افکار دیونیسیوس معمول (اریوباغی) و از چند متن فرعی دیگر، چون رساله به رومیان، پولس قدیس و تلخیص کلام مسیحی<sup>۳۸</sup> و دفاعیه اعتقادی و تفسیر مزامیر و غیره و غیره. درباره آخرین اثر او یعنی محاوره یک یهودی و یک مسیحی با یک فیلسوف که بسیار مورد بحث واقع شده بعداً در نوشته دیگری توضیح داده خواهد شد.

از طرف دیگر بد نیست بدانیم اشخاصی چون ویکتور

کوزن عقیده دارند که: «احتمالاً آبلار تمام آنچه را در آن عصر شناخته شده بود، می دانسته است و حدود شناسائی او را می توان کلاً حدود شناسائی انسان در قرن دوازدهم میلادی دانست.»<sup>۳۹</sup> با قبول اهمیت استثنائی آثار آبلار باز در اینجا لازم به گفتن است که این فضاوت بیش از حد افراطی است. درست است که موضع آبلار و سهامت اخلاقی و علمی او تحسین برانگیز است ولی بدون شک اطلاعات او به اندازه‌ای نبوده که گاهی در بعضی از کتابها ادعا شده است. تخصص او نه فقط در مسائل کلامی بلکه

←

لاتینی به فرانسه ترجمه کرده است. گروهی بدون اینکه منکر مکاتبه بین آبلار و هلونیز بشوند، در اصالت کامل متون موجود شک دارند.

32- Sic et non می توان این اصطلاح را «این چنین و نه اینطور» نیز ترجمه کرد.

33- Thès'e 34- Antithès'e  
۳۵- Quodlibetales قبل از آبلار در سال ۱۱۰۰ در فرون وسطی غربی، شخصی به اسم برنار اهل کنستانس Bernard de constance

این روش «آری و نه» را به کار برده است. به نظر گروهی از صاحب نظران در این زمینه، این روش حتی قدمت بیشتری دارد و فوتیوس (photios یا photius) متکلم بیزانسی (متولد ۸۲۰ و متوفی ۸۹۵ میلادی) که در سال ۸۵۵ میلادی سفیر بیزانس در دربار منوکل خلیفه بغداد بوده با شرکت در جلسات بحث فقهی مسلمانان، روشی که «خلاف» گفته می شده است، آموخته و در آثار عدیده خود آن را به کار برده است که بعد به جهان غرب منتقل شده است. آثار و افکار فوتیوس شناخته شده است و عملاً منجر به جدائی کلیسای اورتودکس از کلیسای رومی شده است.

36- Scito teipsum  
37- Hexameron (عنوان لاتینی نوشته آمبرواز قدیس)  
38- Epitome

۳۹- رجوع شود به مقدمه کوزن بر آثار چاپ نشده آبلار



قدیس<sup>۵۱</sup> را آورده است.

### فلسفه آبلار

درست است که معمولاً فلسفه آبلار را بیشتر از لحاظ تاریخی و در مورد بحث در "کلیات" در قرون وسطی مطرح می‌کنند، ولی نباید فراموش کرد که نفس این بحث به تنهایی نه فقط مشخصه مرحله‌ای از تاریخ فلسفه غرب، بلکه به معنای عمیق کلمه کاملاً نشانگر وضع کلی تفکر منطقی و کلامی و حتی اجتماعی و سیاسی آن عصر است<sup>۵۲</sup> و این مطلب نیز به آبلار اختصاص ندارد، بلکه آن را درباره همه متکلمان آن عصر صادق می‌توان دانست. وقتی که سؤال از کلی می‌کنیم به نحوی مسئله بحث‌المعرفه و شناخت را مطرح می‌کنیم و مستقیم و یا غیر مستقیم در مورد منشأ و ماهیت و مناط اعتبار آن سؤال می‌نمائیم و موضعی که خواه ناخواه در این زمینه اتخاذ می‌کنیم وضع ما را در بحث‌های کلامی و اعتقادی روشن می‌کند و رابطه احتمالی ایمان و عقل را به نحوی که مورد نظر ماست برملا

در زمینه‌های دیگر هم احتمالاً کمتر از بعضی از همعصرانش بوده است. خود او به ضعف خود در ریاضیات اذعان دارد و تعلیمات تیری اهل شارتر<sup>۴۰</sup> را در این زمینه بی‌نتیجه قلمداد کرده است. آشنائی او با زبان یونانی بسیار اندک و در حد بسیار سطحی بوده است؛ اصطلاحاتی که او گاهی در این زبان به کار می‌برد کاملاً ابتدائی است. او به نحو مستقیم از آثار اصلی افلاطون و ارسطو بی‌اطلاع بوده است و بیشتر از روی ترجمه‌های - کالسیدیوس<sup>۴۱</sup> و یونسیوس<sup>۴۲</sup>، بعضی از افکار آنها را می‌شناخته است. بدون شک او کتاب مقولات و کتاب عبارت و قسمتی از انالوطیغای اول و دوم را از ارسطو خوانده بود، ولی کل کتاب از غنوع را نمی‌شناخته است و از این لحاظ گویی با شور و هیجان زیاد می‌خواسته است سرزمین عظیم ناشناخته‌ای را کشف کند که به قسمت اصلی نقشه‌های آن دسترسی نداشته است.

از طرف دیگر آنجا که آبلار به متن عبری عهد عتیق ارجاع می‌دهد، مطالب را بیشتر از نوشته‌های ژروم قدیس<sup>۴۳</sup> می‌گیرد؛ شاید با یک یهودی هم آشنا و دوست بوده و عندالزوم در این زمینه از او کمک می‌گرفته است. در مورد تسلط و اطلاعات او در زبان لاتینی هم باید گفت که البته درست است که آبلار ذوق و ابتکار خاصی در نوشتن متون لاتینی داشته است و سبک او بدیع می‌نماید، ولی در هر صورت از این لحاظ هم قلم او صلابت و جنبه ناب قلم برنارقدیس رقیب‌اش را نداشته است و بیشتر به جنبه‌های صوری صرف و نحو زبان لاتینی توجه می‌کرده است که آنهم احتمالاً براساس آثار کنتیلین<sup>۴۴</sup> بوده است.

آبلار از شعرای لاتینی چون لوکن<sup>۴۵</sup> و از نثر نویسانی چون سبسون<sup>۴۶</sup> و سینک<sup>۴۷</sup> و گیتون<sup>۴۸</sup> و وارون<sup>۴۹</sup> نام برده است و از آباء مسیحی، اسامی ژروم قدیس و اگوستینوس و گریگوار قدیس<sup>۵۰</sup> بزرگ و امبرواز

40- Thierry de chartres

41- Chalcidius

42- Boetius

43- St. Gerôme

44- Quintilien

45- Lucain

46- Cicéron

(۱۰۶ تا ۴۳ قبل از میلاد)

47- Senéque

48- Guéton

49- Varron

(متولد ۱۱۶ قبل از میلاد - متوفی به سال

۲۷ قبل از میلاد)

50- St. Grégoire

51- St. Ambroise

۵۲- رجوع شود به نوشته‌ای از نگارنده در کتاب - فلسفه در قرون

وسطی - مشخصات کتاب آخر مقاله آورده شده است.

می‌سازد.

از طرف دیگر نیز می‌توان گفت که بحث در کلیات، انحصار به آخر قرن یازدهم و اول قرن دوازدهم میلادی ندارد و به نحوی از آغاز فلسفه در یونان و منازعات سقراط با سوفسطائیان و اختلاف نظر میان فلسفه‌های افلاطونی و ارسطویی و مسائلی که در آثار اسکندر افرویدیسی و فروریوس و بوئتیوس دیده می‌شود و بالاخره در تقابل میان آتهانی که در قرون وسطی مثل آنسلم و گیوم اهل شامپو پیرو اصالت واقع بوده‌اند و با آتهانی که مثل روسلینوس از نخله اصالت تسمیه دفاع کرده‌اند، دیده می‌شود. بعد از آن دوره نیز آنچه در تاریخ فلسفه به وقوع پیوسته به نحو بسیار عمیق ارتباط به همان مسئله دارد و برای اینکه در عصر جدید اکتفا به یک مثال واحد ولی مهم کرده باشیم از تمایزی که دکارت میان تصورات فطری و اکتسابی و جعلی برقرار ساخته می‌توانیم صحبت کنیم و نتایج حاصله از آن را در نظر داشته باشیم، نتایجی که اهمیت آنها برای هیچ فلسفه‌دانی - در حد متداول - پنهان و پوشیده نخواهد ماند.

در مسئله کلیات آبلار پیرو موضع «اصالت مفهوم»<sup>۵۳</sup> است، ولی اشکالاتی که بر او می‌توان وارد ساخت، کمتر از اشکالاتی نیست که بر دو موضع دیگر یعنی اصالت واقع و اصالت تسمیه وارد است. مثلاً در چه چیزی انسان‌ها با هم مشترک‌اند و از چه لحاظی از هم متمایز می‌گردند؟ سقراط به عنوان انسان با همه انسانهای دیگر مطابقت دارد ولی به عنوان سقراط متعین فردی، از همه آنها متمایز است. از استدلال معروف «انسان سوم»، ذهن نتیجه مطلوبی به دست نمی‌آورد. مثلاً اگر سقراط و افلاطون در امر نفس انسانیت با هم مشترک باشند این «انسان سوم» هیچ‌گاه بعینه نمی‌تواند وجود واقعی داشته باشد، پس آیا به ناچار باید به «اصالت تسمیه» قائل شویم

و انسان را فقط یک لفظ بدانیم نه چیز دیگر؟

البته در تاریخ فلسفه در قرون وسطی، موضع «اصالت تسمیه» بسیار مهم است. شاید روسلینوس اولین کسی باشد که در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی، کلی را مبدل به یک لفظ<sup>۵۴</sup> کرده و مطابق اصطلاح بوئتیوس آن را به صورت صرفاً یک صوت<sup>۵۵</sup> درآورده است. البته آثار روسلینوس سوزانده شده است<sup>۵۶</sup> و به موضع او فقط از زبان مخالفانش چون آنسلم و آبلار به اختصار اشاره شده است. همین قدر می‌دانیم که روسلینوس از رهگذر نظر خود درباره کلی، موضع بسیار افراطی در کلام داشته و تثلیث مسیحی را در جهت مخالف سنت رایج آن روزگار بیان می‌داشته و اشکالات عقلی بر آن وارد می‌دانسته است. احتمالاً می‌توان توضیح داد که روسلینوس جوهر فرد را غیرقابل تقسیم می‌دانسته و تصور می‌کرده همانظوری که رنگ از جسم رنگین و حکمت از نفس حکیم و انسانیت از انسان واقعی غیرقابل تفکیک است، در تثلیث نیز دیگر نمی‌توان به وحدانیت خداوند قائل شد و همچنین دیگر نمی‌توان به تجسّد خداوند در مسیح<sup>۵۷</sup> و نه از طریق او به رستگاری به معنای واقعی کلمه اعتقاد داشت. به نظر او در نتیجه هیچ راهی نیست که انسان بتواند از کثرت به وحدت برسد و در مورد ایمان به تثلیث بیان معقولی به دست بیاورد. به سبب همین جنبه از تفکر روسلینوس بود که به سال ۱۰۹۲، در اجلاس شهر سواسون، او را محکوم کردند و استدلال جدلی او را خطرناک اعلام نمودند و سرانجام حکم به سوزاندن آثارش

53- Conceptualisme 54- Vox

55- Flatus

۵۶- به کتاب فلسفه در قرون وسطی از نگارنده رجوع شود.

57- Incarnation

دادند.

در ذهن انسان تشکّل می‌یابد متمایز از آن چیزی است که در علم خداوند قرار دارد. به عقیده آبلار مفهوم ذهنی از حدّ و حدود نیروی ذهنی که قادر به انتزاع و تعمیم است تجاوز نمی‌کند و تعقل به عنوان جنبه‌ای از نفس انسان تلقی شده و محدود و مقید بدان می‌گردد. هر چند از این لحاظ عقل انسانی، فقط در قلمرو کوچکتری حق فعالیت می‌یابد. ولی در هر صورت، نوعی استقلال محض نیز به دست می‌آورد که از لحاظ شکل‌گیری و تحول آنچه بعدها «اصالت عقل» غربی نامیده شده، حائز اهمیت خاصی است.

به دیگر سخن و خلاصه‌وار، می‌توان گفت که آبلار در عین حال که اصالت تسمیه را قبول ندارد، اصالت واقع را نیز رد می‌کند و با قائل شدن به اصالت مفهوم، تفکر انسانی را در جهت نوعی اصالت عقل پیش می‌برد. مفاهیم عقلی - که البته تخیلی نیستند - گویی عینیت خود را تضمین می‌نمایند، بدون اینکه با واقعیت محض مثالی کاری داشته باشند. با مقایسه با فلسفه‌های اسلامی حتی می‌توان اضافه کرد که آبلار به نحوی به تفکیک معقولات ثانویه از معقولات اولیه قائل است، ولی معقولات منطقی را عین معقولات فلسفی می‌داند، یعنی عروض کلّ آنها را در ذهن و انتصافشان را در واقع قلمداد می‌کند و اعتقاد دارد که عقل انسان در عین محدودیت در زمینه‌ای که خاصّ آن است، از طریق روش جدلی، قدرت تام دارد و اعتقاد در نزد انسان فقط براساس آن باید استحکام یابد. به دیگر سخن در فلسفه آبلار، معقولات ثانویه منطقی از معقولات ثانویه فلسفی فقط به نحو ظاهری جدایند، زیرا

البسته آبلار با اینکه خود در دوره‌ای شاگرد روسلینوس بوده، ولی کاملاً موضعی غیر از او داشته است. آنها نه فقط از لحاظ کلامی بلکه در درجه اول از لحاظ منطقی و جدلی. در مورد «کلّی» او به جای اصطلاح vox لفظ و صوت، اصطلاح Sermo یعنی کلمه را به کار می‌برد. کلمه برای آبلار یک علامت<sup>۵۸</sup> است و دلالت بر معنی<sup>۵۹</sup> دارد. متفکر جدلی در درجه اول باید معنی را دقیقاً تعریف کند تا بتواند آن را به نحو احسن تحلیل نماید. از لحاظ روان‌شناسی باید از وجود تمایز ذاتی میان تخیل<sup>۶۰</sup> و تعقل فعال<sup>۶۱</sup> آگاه بود و الا نتیجه مطلوب به دست نخواهد آمد. آبلار در تفاوت میان عقل و تخیل اصرار دارد و تخیل را صرفاً انفعالی می‌داند، در صورتی که عقل همیشه فعال است و وقتی که اسامی و کلیات<sup>۶۲</sup> کلّی را به کار می‌برد، آنها را با متعلقات دقیق ذهنی که حالت تعریف دارند، مطابقت می‌دهد. منظور اینکه کلیات صرفاً و به نحو محض، قراردادی و وضعی نیستند بلکه از لحاظی از طریق آنها ذهن می‌تواند قصد معنی کند، یعنی آنچه ظاهراً جنبه صوتی دارد، در واقع مفهوم دقیق است که دلالت بر معنای عقلی می‌کند. از این نظرگاه آنچه از لحاظ منطقی قابل حمل است و در قضایا اسناد داده می‌شود و در استدلال‌ها از طریق استنتاج حاصل می‌آید، نه خود اشیاء است و نه صرفاً اصوات، بلکه فقط مفاهیم معنی‌داری‌اند که علاوه بر تحقق ذهنی، حقیقتی را هم بیان می‌دارند؛ منظور از تعقل و تفکر منطقی هم همین است.

نظر آبلار در مورد کلیات نسبت به نظر پیروان «اصالت تسمیه» معتدلتر است ولی در عین حال او مخالف نظر پیروان اصالت واقع چون آنسلم و گیوم اهل شامپو نیز می‌باشد، زیرا کلّی برای او جنبه مثال مفارقی<sup>۶۳</sup> ندارد. صرفنظر از جنبه افلاطونی، به نظر آبلار مفهوم کلّی‌ای که

58- Signe

59- Idée

60- Imagination

61- Intellection active

62- Nomina et verba

63- Archetype

اعتبار هر یک در واقع در دیگری انعکاس دارد؛ امری منطقی اگر قابل کاربرد در واقع نباشد، ارزش و اعتباری ندارد و برعکس آنچه در واقع معقول است اگر به صورت منطقی در نیاید در نزد انسان بی اعتبار خواهد بود. یعنی آنچه عروضش در ذهن و اتصافش در خارج است فقط معقول ثانی فلسفی نیست، بلکه معقول ثانی منطقی نیز اگر در خارج اتصاف نداشته باشد دیگر معقول نمی تواند باشد و براساس آن مطلبی را نمی توان روشن و مشخص ساخت. این مطالب خواه ناخواه مقدمه ای برای بحث بعدی ما می تواند باشد.

#### ایمان و عقل

در قرن دوازدهم میلادی طبق سنتی که از زمان شارلمانی، الکوین رایج ساخته بود، در بیشتر مدارس و حوزه ها دروس سه گانه و دروس چهارگانه تدریس می شده است، ولی بیشتر اختلاف نظرها و سلیقه ها در مورد جدل<sup>64</sup> دیده می شده است نه در مورد دروس دیگر. بحث جدلی که در واقع بیشتر مبتنی بر منطق صوری سنت ارسطویی بود، بدون اینکه کل اجزاء این منطق و رابطه احتمالی آن با دیگر قسمتهای فلسفه ارسطو شناخته شده باشد، از آنجا که نوعی قدرت مقابله با افکار مخالف را به وجود می آورده و چه بسا صرف تعبد را زیر سؤال می برده معمولاً خطرناک تلقی می شده است. از طریق جدل خواسته و یا ناخواسته، نوعی تقابل عمیق میان ایمان و عقل بروز می کرده است. آبلار به عنوان متفکر جدلی مسلک مثل بیشتر کسانی که در آن عصر به این روش متوسل می شده اند، از آثار و ترجمه های بوئیسوس که عقل را کاملاً مستقل می دانسته استفاده می کرده است. این نوع موضع که همگان به سنت بوئیسوس نسبت

می داده اند، در آن عصر کاملاً خطرناک می نموده است. در واقع حتی برای آنسلم که بی توجه به مسائل عقلی نیست، عقل کاملاً مستقل نمی باشد برهان وجودی آنسلم کاملاً جنبه جدلی و استدلالی ندارد؛ حتی اگر آن را نوعی کاربرد عقل درباره وجود خداوند بدانیم، باز این اثبات مبتنی بر ایمان است یعنی باید چیزی را عقلاً بپذیریم که مقدمه بر آن ایمان کامل داریم. سهم عقل در این برهان آماده سازی امکانات ذهن، برای قبول چیزی است که شخص در هر صورت بدان ایمان دارد.

برهان وجودی آنسلم از لحاظی مبتنی بر نوعی اصالت واقعیت مثالی است، در صورتی که آبلار به واقعیت مثالی مفهوم قائل نیست و هر چیزی را که از طریق استدلال و جدل عقلی به اثبات نرسیده، نه فقط فاقد قدرت بلکه فاقد حقیقت می داند. طبیعی است که در آن عصر موضع آبلار خطرناک به نظر برسد، با اینکه نه در نزد آبلار و نه در نزد عقلی مسلمانان قدیمی تر از او مثل ژان اسکات ایرژن،<sup>65</sup> منظور این نیست که عقل در مقابل وحی و برای ممانعت از آن قرار داده شود. آنها عقل را نه خلاف وحی بلکه مطابق با آن می دانند. در نزد تیری اهل شارتر و شارتر و برنار سیلوستر<sup>66</sup> نیز چنین اعتقادی وجود داشته است. برنار سیلوستر با استفاده از رساله تیمائوس افلاطون و ادغام علل چهارگانه ارسطو در آن سعی می کرده است آنچه را که در تورات درباره خلقت آورده شده تبیین کند. او اندکی به مانند

64- Dialectique

65- Jean Scot Erigene

(در مورد این متفکر نگارنده مقاله مستقل نوشته است. رجوع شود به

«قطعه در قرون وسطی»)

66- Bernard Silvestre

آبلار نیز بدون اینکه منکر حقانیت وحی شود، به عقل قائل است و بر خلاف آنچه گاهی در مورد او گفته شده، نخواستسته است به نحو افراطی و برای تزلزل ایمان از عقل سوء استفاده کند.

به سبب عدم تجربه کافی در مسائل کلامی، منظور از تثلیث را نیز فقط همین دانسته است، یعنی اینکه ذات خداوند، در عین وحدت، واجد قدرت و حکمت و خیر است، که البته این گفته او با کلام رسمی مقبول کلیسا منافات داشته و موجب دردسرهایی برای او شده است.

#### گناه و رستگاری

به نظر آبلار - بر خلاف نظر برنار قدیس که معارض اوست - گناه اولیه در تاریخ سیر تکاملی انسان، نوعی انفصال مطلق ایجاد نکرده است، یعنی انسان بطور مطلق گنهکار نیست، زیرا اگر اینطور می بود، نه انسان می توانست خیر را تشخیص دهد و نه حتی متناهی بدن باشد و بسدان اراده کند. در کتاب خود را بشناس که اختصاص به بحث های اخلاق داده شده است، کار آبلار بسیار ابتکاری به نظر می رسد و او در مسائل اخلاق به تحلیل فلسفی به نحو کاملاً آزاد پرداخته و اخلاق را به نحو انحصاری مبتنی بر نیت و قصد کرده است.

به عقیده او اراده به گناه همان نفس گناه است؛ در واقع کسی که به عمد گناه نمی کند گنهکار نیست. گناه

فیلون اعتقاد داشته است که تقابلی میان تعقل انسان و ایمانی که مبتنی بر وحی مُتَزَلَّک است وجود ندارد و حقیقت واحدی را فلاسفه ای چون افلاطون و پیامبرانی چون موسی بیان کرده اند.

آبلار نیز بدون اینکه منکر حقانیت وحی شود، به عقل قائل است و بر خلاف آنچه گاهی در مورد او گفته شده، نخواستسته است به نحو افراطی و برای تزلزل ایمان از عقل سوء استفاده کند. او حتی گاهی اصطلاح فلاسفه مجعول و دروغین<sup>۶۷</sup> را به کار برده که خود مبین این مطلب است که فلسفه اصیل را به هیچ وجه مخالف دین نمی دانسته است.

وجود خداوند - تثلیث

آبلار - بر خلاف آنسلم که از رهگذر برهان وجودی، ایمان پنهانی خود را به وجود خداوند، صریحاً به صورت استدلالی بیان می کرد - در مورد وجود خداوند به برهان منطقی متوسل می شود و عالم را آینه علم خداوند می داند. او با اینکه خود را مجهز به منطق ارسطویی می داند ولی به استدلال های شناخته شده مشائی که نوعی استقراء مبتنی بر مفاهیم علت اولیه و محرک نامتحرک است، متوسل نمی شود، بلکه بیشتر به خیر اعلی سنت افلاطونی و "نوس"<sup>۶۸</sup> آناکساگورس که آن را نفس الهی می نامد، توجه دارد.

او از اسماء حُسنی با اصطلاحات رَبِّ<sup>۶۹</sup> و خالق<sup>۷۰</sup> و قادر محض<sup>۷۱</sup> صحبت کرده و آنها را معادل حکمت<sup>۷۲</sup> و قدرت<sup>۷۳</sup> و عدالت<sup>۷۴</sup> دانسته است، و گویا حتی در جایی،

67- Pseudo - philosophes

68- Nus

70- Créateur

72- Sagesse

74- Justice

69- Seigneur

71- Omnipotent

73- Force

گناه اولیه در تاریخ سیر تکاملی انسان، نوعی انفصال مطلق ایجاد نکرده است، یعنی انسان بطور مطلق گنهکار نیست، زیرا اگر اینطور می‌بود، نه انسان می‌توانست خیر را تشخیص دهد و نه حتی متمایل بدان باشد و بدان اراده کند.

#### نتیجه

کلاً به نظر می‌رسد که من حیث المجموع، افکار آبلار با وجود انسجام درونی و خاصه جنبه‌های بسیار بدیع آن، هنوز به مانند طوماس اکوینی که در عالم مسیحیت، نوعی کلام عقلی وسیعی را بنیانگذاری کرده است، به صورت نظاممند نام در نیامده است. البته آبلار کلام طبیعی را مثل طوماس اکوینی به عنوان یک موضوع مستقل خاص مورد بررسی قرار نداده و آن را غیر از کلام متداول مسیحی نمی‌دانسته است. به عقیده آبلار در هر صورت ایمان مقدم است و از استدلال عقلی الزاماً ناشی نمی‌شود. با اینکه باز از طرف دیگر ایمان را کور و فاقد آگاهی هم نمی‌توان دانست، چه خواه ناخواه، ذهن انسان همیشه سعی دارد جنبه‌های مبهم آن را حتی المقدور بفهمد. آبلار سعی دارد از مسیر تعلیقات مسیح که آن را عالم حکمت می‌داند، به مدد جدل عقلی، حقیقت وحی را دریابد و از این لحاظ آنچه او در مورد ایمان می‌گوید بیشتر عقلی است تا اینکه صرفاً مبتنی بر اراده و اصالت واقعی آن باشد. البته همانطوری که دیدیم روحیه او بیشتر جدلی است تا تأملی و از این رهگذر او تمایل دارد فلاسفه غیر مسیحی را تحسین کند و گاهی به همین سبب است که متکلمان سنتی با او اختلاف شدید پیدا می‌کنند. او به وجود خداوند بیشتر با توجه به تضاد میان امر سرمدی و امور گذرا توجه دارد و وابستگی متقابل بدن و نفس را مطابق متن طیمائوس افلاطون که توسط کاسیدیوس<sup>۷۵</sup> بیان شده، تبیین می‌کند.

از طرف دیگر همیشه فردی است و قابل انتقال نیست. با اینکه البته مسؤلیت انسان نام است. عملاً آبلار وجدان را مرکز هر نوع اخلاق قرار می‌دهد و ارزش‌های اصیل اخلاقی به نظر او خواه ناخواه مبتنی برایشار و عشق است و عشق مادام که محض و منزّه نیست عشق محسوب نمی‌شود و ارزشی ندارد.

عشق در صورت جوهری خود فقط به خداوند توجه دارد و تنها کسی که خداوند را عمیقاً دوست دارد، قابلیت رستگاری دارد و نهایتاً بدان می‌رسد.

با اینکه در کتاب خود را بشناس، آبلار از مسائل نسبتاً عادی اخلاقی صحبت کرده، از لحاظ تاریخ نظریه‌های اخلاقی، اهمیت موضع او در این زمینه، کمتر از تفسیر فروریوس از لحاظ تاریخ منطق نیست. او به اخلاق جنبه کاملاً درونی داده و آن را وابسته به نیت قلبی کرده است. گناه بیشتر عماریه با خداست و فضیلت بیشتر حیات توأم با عشق به خداوند. از طرف دیگر البته گناه فقط جسمانی نیست بلکه در درجه اول جنبه نفسانی و روحی دارد. گناه فقط براساس اعمال ما تشخیص داده نمی‌شود بلکه از لحاظ نیت ما هم مطرح است. عمل به تنهایی ملاک خوب و بد نیست بلکه قصد و نیت هم باید مد نظر قرار گیرد؛ اخلاق صرفاً مسئله وجدانی است.

در قرن دوازدهم در مراکز رسمی دینی این نوع گفته‌ها غیر متداول می‌نموده است، با این حال آبلار را نمی‌توان یک بدعت‌گذار دانست؛ از لحاظ خود او آنچه او می‌گوید منافات با ایمان رسمی ندارد بلکه روح مسیحیت را نیز برملا می‌سازد.

به عقیده آبلار در هر صورت ایمان مقدّم است و از استدلال عقلی الزاماً ناشی نمی‌شود، با اینکه باز از طرف دیگر ایمان را کور و فاقد آگاهی هم نمی‌توان دانست، چه خواه ناخواه، ذهن انسان همیشه سعی دارد جنبه‌های مبهم آن را حتی المقدور بفهمد.

ارسطو، دسترسی نداشته است، با اینکه موضع او در مورد مسئله کلیات بسیار نزدیک ارسطو است، در هر صورت به تنهایی نمی‌توانسته است از لحاظ فلسفی یک جمع‌بندی همه جانبه و واقعاً مستند و دقیق را انجام دهد، کاری که شاید در آن عصر، برای هیچ یک از متفکران مقدور نبوده است. با این حال آبلار به مراتب بیش از برنار قدیس که رقیب همیشگی او نیز بوده و مستون بسیار زیبا و طراز اول در عرفان مسیحی از خود به یادگار گذاشته است، به تاریخ فلسفه تعلق پیدا می‌کند به نحوی که سهم او در شکل‌گیری نهایی کلام طبیعی که برور موجب پیدایش فلسفه‌های عصر جدید نیز شده است، بسیار زیاد است. می‌توان گفت که آبلار مکتبی بنیان نهاده که اگر چه استمرار نداشت ولی فکر او با این حال در تاریخ فلسفه تأثیر انکارناپذیری گذاشته است. از طرف دیگر فلسفه اخلاق آبلار که به نحوی اتصال به اصول فلسفه‌های دوره باستان دارد، ولی باز از لحاظ دیگر واجد اوصافی است که آن را در کنار مسیحیت قرار می‌دهد، خاصه وقتی که او در آن از نوعی مکافات و رحمت<sup>۷۷</sup> سخن به میان می‌آورد. شاید از این لحاظ هیچ نوشته‌ای به خوبی یک قسمت کوتاه از نامه‌ای که آبلار برای هلوئیز نوشته، نتواند موضع او را از این لحاظ روشن کند. او در این نامه اشاره به افرادی می‌کند که علیه او شایعاتی پخش کرده و می‌گوید:

وحدت خداوند را با قائل شدن به اینکه هیچ قدرتی خارج از او نیست ثابت می‌کند و با این حال خلقت را اختیاری و عبث نمی‌داند و خواه ناخواه به نوعی ضرورت قائل است. به نظر او خداوند ذاتاً بهترین را انتخاب می‌کند و می‌توان از طریق نوعی نظام احسن، عالم را توأم با خوش‌بینی تلقی کرد. به عقیده آبلار خداوند مطابق معانی سرمدی به عالم شکل داده است؛ البته این معانی نسبت به خداوند ماتقدّم نیستند و کلاً خداوند بر مراتب بیش از آن چیزی است که ما تصور می‌کنیم و هیچ نوع مماثلته<sup>۷۶</sup> و روش تشبیهی به جایی نمی‌رسد. با این حال روش سلبی از نوع اریژن نیز در نزد آبلار دیده نمی‌شود و همانطوری که قبلاً هم گفتیم، او وجود خداوند را از طریق خیر اعلیٰ به نحو اثباتی بیان می‌کند.

از طرف دیگر نمی‌توان فراموش کرد که آنچه در نزد آبلار جالب توجه می‌نماید، این است که در نظرگاه او، فلسفه هر چقدر هم تابع کلام و اصول اعتقادی آن باشد باز به صورت ذاتی و به نحو اجتناب‌ناپذیر کنیزک کلام نیست، حتی اگر بنامه به خدمت آن در آمده باشد.

آنچه در مجموعه گفته‌های آبلار ناقص به نظر می‌رسد و از اعتبار بعضی از بحث‌های او می‌کاهد، کمبود شناخت دقیق و وسیع او از بعضی از سنت‌های فلسفی اصیل یونانی است. او البته افلاطون و ابرقلس و همچنین قسمتهایی از ارغنون ارسطو را می‌شناخته است ولی از آنجا که به کل آثار ارسطو و به قسمت‌های اصلی طبیعیات و مابعدالطبیعه و از همه مهمتر به علم النفس

76- Analogie

77- Pénitence et grâce

et Renaissance, P.U.F Paris 1967.

3- Copleston F., *Histoire de la Philosophie Philosophie Médiévale* Gasterman, Paris 1964.

4- Gilson E., *La philosophie au Moyen Age*, Ed: Payot Paris 1947.

5- Gilby Th.O.P., *Abelard Peter In the Encyclopedia of Philosophy* - By P.Edward, *The Macmillan compagny*. NewYork- London 1967.

6- Jolivet J., *Arts du Language et théologie chez Abélard Vrin* Paris 1969.

7- Jolivet J., *Abélard et La Philosophie. (Occident et Islam au XII siècle)* *Annales du Musée Guimet Revue de l'histoire des Religions*. P.U.F. Paris 1963.

... من یک عالم منطقی کامل هستم. ولی یک پولس مسلک لنگی هستم. آنها نفوذ ذهن و فکر مرا تحسین می‌کنند ولی از خالص بودن ایمانم شک دارند... من نخواهم خواست که یک فیلسوف باشم. اگر قرار باشد که نسبت به پولس قدیس. بی‌وفا گردم. من نخواهم خواست که ارسطو باشم. اگر قرار باشد که از مسیح جدا گردم. زیرا در زیر این آسمان اسم دیگری غیر از او نمی‌شناسم که بتواند رستگاری مرا تضمین کند.<sup>۷۸</sup>

### منابع فارسی

کریم مجتهدی، *فلسفه در قرون وسطی*، امپریکپیر، تهران ۱۳۷۵.

### منابع خارجی<sup>۷۹</sup>

1- *Abélard Pierre, Oeuvres choisies Textes présentés et traduits par Gandillac, M. Aubier, Paris 1945.*

2- *Brehier F. Histoire de la Philosophie. Moyen - Age*

۷۸- این قسمت از نامه آبلارد در حاشیه صفحه ۲۲ کتاب کندياک چاپ شده است. رجوع شود به منابع آخر مقاله.

۷۹- فقط از منابعی نامبرده شده که به نحو مستقیم در متن این مقاله مورد استفاده بوده است.

